

بازخوانی ابیاتی از آخرین تصحیح دیوان مسعود سعد

۸۳-۱۰۵

چکیده: در سال ۱۳۹۰ش، تصحیحی از دیوان مسعود سعد به کوشش محمد مهیار، با مقدمه‌ای ممتّع در تحقیق احوال شاعر، دربرگیرنده مطالبی درباب خاندان، زندگانی و مرگ مسعود، حکومتگران دوره او، ممدوحان او، سراینندگان هم‌عصرش و... از چاپ برآمد. این تصحیح بر پایه نسخه‌ای از کتابخانه حکیم اوغلو پاشای ترکیه انجام گرفته و در کنار آن، مصحح از هشت دستنویس دیگر در جایگاه نسخه بدل، و یازده جُنگ به‌عنوان منابع جنبی بهره برده است.

با وجود کوشش‌های مصحح ارجمند کتاب، برخی از ضبط‌ها، قرائت‌ها و سجاوندی‌های این دیوان، همچنان محل تأمل و پرسش نگارنده این سطور است که در این نوشتار، پاره‌ای از آنها طرح می‌شود.

واژه‌های کلیدی: نقد، تصحیح، دیوان مسعود سعد.

Re-reading Some Verses of the Last Correction of Mas'ood Sa'd's *Divan* (Collection of Poems)

By: Golpar Nasri

Abstract: In 1390, a Corrected edition of Mas'ood sa'd's *Divan* was published by Mohammad Mahyar. Its introduction focused on the poet's biography including some information regarding his family, his life and death, the rulers of his time, his praisers, his contemporary poets, and.... This correction is based on a manuscript available in Hakim Ooghloo Pasha's library in Turkey; in addition to this, the editor has used eight other manuscripts as the replaced ones, and also eleven collection of poems and proses as additional sources.

Despite the editor's precious efforts, some of the recordings, readings and rhymes in this *Divan* still need more reflection; therefore, the author of this article is going to deal with some of them in the present paper.

Key words: critique, correction, Mas'ood sa'd's *Divan*

تأملات في أبياتٍ من التصحيح الأخير لديوان مسعود سعد
گلپرنصری

الخلاصة: في العام ١٣٩٠ ش صدرت بمساعي محمد مهيار طبعة مصححة من ديوان مسعود سعد مع مقدمة ممتعة عن أحوال الشاعر، تضمنت بعض المعلومات عن عائلة الشاعر وسيرته ووفاته، وعن حكام عصره، وعن الذين مدحهم، والشعراء المعاصرين له.

واعتمد مصحح هذه الطبعة في تصحيحه هذا على نسخة موجودة في مكتبة حكيم أوغلو پاشا التركیة، مع الاستعانة بثمانية نسخ خطية أخرى كنسخ بديلة، وإحدى عشرة مجموعة متنوعة كمصادر جانبية.

ورغم ما بذله المصحح الكريم لهذا الكتاب، إلا أن ما لاحظته كاتب هذا المقال هو أن هناك ما يدعو إلى التأمل ويثير بعض التساؤلات حول عددٍ من موارد ضبط الكلمات وقراءاتها وعلامم التحرير وتقطيع النص، وقد أشار إلى بعض منها في ثنايا مقاله الحالي.

المفردات الأساسية: النقد، التصحيح، ديوان مسعود سعد.

با یادِ مهربان^۱ استادم، دکتر جمشید سروشیار (۱۳۲۱-۱۳۹۶)

مقدمه

از دیوان مسعود سعد سه تصحیح مشهور در دست است؛ نخست بار رشید یاسمی در سال ۱۳۱۸ ش، دیوان این شاعر را با مقدمه‌ای در زندگی و زمانه او، بدون اشاره به کم‌وکیفِ نُسخِ خطی مورد استفاده خویش با سرمایه کتابفروشی ادب در تهران به چاپ رساند. با وجود کوشش‌های یاسمی در تنقیح دیوان و اهتمام او برای جستجوی نُسخِ خطی قدیم، نیز یاری و اهتمام حسین پژمان بختیاری در بازبینی و غلط‌گیری نمونه مطبعی، حاصل کار به کمال و صحتی که مطلوب مصحح بود، نرسید.

در سال ۱۳۶۴ مهدی نوریان رساله دکتری خود را، با عنوان دیوان مسعود سعد به صورت کتاب در دو مجلد منتشر کرد. این پژوهش، نخستین تصحیح انتقادی دیوان مسعود است که بر پایه ۶ نسخه، با محوریت دستنویسی مکتوب در ۱۰۰۹ ق سامان یافته و با چاپ رشید یاسمی هم مقابله شده است (رک. مسعود سعد، ۱۳۶۴: هجده - بیست). با وجود در دست نبودن نسخه نزدیک به زمان مؤلف، مصحح کوشیده است تا از بسیاری دشواری‌ها و ضبط‌های نامفهوم دیوان گره‌گشایی کند.

در ۱۳۹۰ ش، تصحیحی از دیوان مسعود سعد به کوشش محمد مهیار، با مقدمه‌ای ممتّع در تحقیق احوال شاعر- دربرگیرنده مطالبی درباب خاندان، زندگانی و مرگ مسعود، حکومتگران دوره او، ممدوحان او، و سرایندگان هم‌روزگارش - از چاپ برآمد. این تصحیح بر پایه نسخه‌ای از کتابخانه حکیم اوغلو پاشای ترکیه استوار است و در کنار آن، مصحح از هشت دستنویس دیگر در جایگاه نسخه بدل، و یازده جُنگ به عنوان منابع جنبی بهره برده است.

حدود یکسال پس از انتشار این کتاب، «نکاتی درباره تصحیح جدید دیوان مسعود سعد» به قلم پژمان فیروزبخش در وبگاه «حاصل اوقات» منتشر شد؛ فیروزبخش، ضمن وارد کردن دو انتقاد کُلی بر شیوه تصحیح، به معرفی دستنویس‌های دیگری پرداخته که در شمار نُسخ مورد استفاده مهیار نبوده است. او ۴۵ مورد اشکال و بدخوانی و ضبط نادرست را در چاپ مورد بحث برشمرده و روشن‌گری‌های سودمند و محققانه‌ای درخصوص متن و واژه‌نامه پایانی کتاب کرده است.

چندی بعد، در ۱۳۹۳ ش مقاله ممتعی به قلم وحید عیدگاه طرهبه‌ای درباب «ابیات آسیب دیده دیوان مسعود سعد» به نگارش درآمد. منتقد پس از ایراد نقدهایی بر شیوه تصحیح و ملزومات آن، ۴۴ بیت را در حد گنجایی مقاله با قرائن وزنی، دستوری، سبکی و معنایی بررسی کرده و لغزش‌هایی را نشان داده است. چنان‌که او به درستی اشاره می‌کند، یکی از اشکالات روش شناختی تصحیح مورد بحث این است که خواننده در نمی‌یابد ضبط برگزیده متن، مطابق با کدام دستنویس است که این

امر، تنها با ارزیابی ورده بندی درست نسخه بدل ها در آغاز کتاب محقق می گردد (عیدگاه، ۱۳۹۳: ۱۰۳). عیدگاه همچنین درج نسخه بدل ها را در پایان کتاب، بر مصحح خُرده گرفته است (همانجا)؛ البته دلایلی که در این باب اقامه می کند، در جای خود درست و پذیرفتنی است؛ اما سبب انتقال نسخه بدل ها را ظاهراً باید در ایجاد امکان جرح و تعدیل تا آخرین روزها، و بلکه واپسین ساعت ها پیش از چاپ کتاب - بدون برهم زدن صفحه بندی و تنظیمات مربوط به جداول اشعار- بازجست.

پس از آن، محمود امیدسالار در یادنامه رشید یاسمی (ص ۱۸۷-۱۶۹) به ضبط ۶ بیت از دیوان مسعود براساس دو چاپ نوریان و مهیار پرداخته، و پیشنهادهایی کرده است.

وحید عیدگاه طرّقه ای دیگر باره در مقاله ای با عنوان «پیشنهادهایی برای اصلاح چند بیت از دیوان مسعود سعد» (مندرج در: ارج نامه دکتر سعید حمیدیان) ۱۶ بیت از مشکلات دیوان را طرح، و تصحیح کرده است. او به درستی یادآور شده که «هنوز چاپ رشید یاسمی و چاپ دکتر نوریان از رده خارج نشده است و صورت درست برخی از بیت ها را تنها در این دو چاپ (بویژه دومی) می توان یافت» (عیدگاه، ۱۳۹۸: ۳۲۹).

باری، آنچه از پی می آید، برخی از ضبط ها، قرائت ها و سجاوندی های این دیوان است که در مقالات پیش گفته مذکور نیفتاده و همچنان محل تأمل و پرسش نگارنده این سطور است.^۱

الف) ضبط کلمات

- ب ۴۶:

هر روز فزون گرددت از گردون ملکی فاللیل بما یطلب من جدک حبلی

نسخه اساس (ص ۲۴۶) «تطلب» دارد و ظاهراً «فاللیل بما تطلب من جدک حبلی» باید درست باشد؛ یعنی شب آستن است بدانچه تواز بخت طلب می کنی. براهل تحقیق پوشیده نیست که آن مثل مشهور که در بیتی منسوب به حافظ^۲ و برخی اشعار دیگر بازتاب یافته، چنین است: «اللیل حبلی لیس یدری ما تلد» (رک. یاری گل دژه، ۱۳۹۸: ۲۰۹). البته ممدوح مسعود سعد، در تنگنای حکم قضا گرفتار نیست؛ زیرا هرچه از بخت طلب کند، بر منتهای همت خود کامران می شود!

- ب ۴۵۳:

از صاحب موفّق منصور بوسعید آن که ش ز حلم پیرهن است از سخا ردا

۱. در نوشتن این مقاله از یاری های بی دریغ و ارزنده استادان عزیزم، دکتر علی رواقی و دکتر مهدی نوریان بهره مند بوده ام. آقایان دکتر مسعود قاسمی، مسعود راستی پور، مسعود تاکی و دکتر وحید عیدگاه نیز پیش از چاپ آن را خواندند و غلطهای ریز و درشت مقاله را اصلاح کردند. شکر الطافشان در بیان نمی گنجد.

۲. بدان مثل که شب آستن است دور از تو ستاره می شمرم تا که شب چه زاید باز

«منصور بن سعید» مقصود است، که همان «منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمندی» باشد. مسعود سعد چندین بار نام او را در سروده‌های خویش ذکر کرده است:

عمید مطلق، منصور بن سعید، که چرخ ز آستانه درگاه او ستد بالا
(مسعود سعد، ۱۳۹۰: ۱۲۲؛ نیز، رک. ب ۹۱۴، ۱۸۲۷، ۱۰۶۴۸)

- ب ۵۰۲:

ز خون نماید روی زمین چو چشم حمام ز گرد، گردد روی هوا چو پر غراب

چشم «همای» به سرخ‌رنگی مثل بوده است، چنان‌که در تصحیح نوریان (ص ۳۶) آمده است. دو شاهد:

می‌پرستش می‌چشیده به رنگ رشک تاج خروس و چشم همای
(ابوالفرج رونی، ۱۳۴۷: ۱۵۰)

ز زخم خنجر و از گرد موبک توشود زمین چو چشم همای و هوا چو پر غراب
(مسعود سعد، ۱۳۹۰: ۱۵۸)

- ب ۹۸۸:

من که مسعودم هر چند ثناگویی توام این سخن گفته من نیست چه گفتار سخاست

این که می‌دانم والله که به عدل است و به حق وانچه می‌گویم والله که نه از روی ریاست

«می‌رانم» درست است که با «می‌گویم» در بیت بعد، درمی‌سازد و در تصحیح نوریان (ص ۷۱) هم به درستی ضبط شده است؛ «این که می‌رانم» یعنی سخنی که می‌گویم:

هم از آشتی راندم هم ز جنگ سخن گفتم از هر یکی رنگ‌رنگ
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۳/۲۲۴)

من سخن کژ همی‌بگردانم وز طریقی دگر همی‌رانم
(مسعود سعد، ۱۳۹۰: ۷۱۵)

مرعلی را در مثالی شیر خواند شیر مثل او نباشد، گرچه راند
(مولوی، ۱۳۷۳: ۳، ب ۱۹۴۲)^۲

۳. ظاهراً در این ابیات هم «داندی» باید به «راندی» اصلاح شود:
رهی تو گر صد دهان داری
بدان هر زبان صد لغت داندی (ظ: راندی)
ز صد داستان کان ثنای تو راست

که در هر دهان صد زبان باشدی،
که در هر لغت صد بیان باشدی،...
همان‌ا که یک داستان باشدی
(مسعود سعد، ۱۳۹۰: ۵۵۸)

- ب ۱۰۲۳:

وگرچه همچو صدف غرقه گشته تن بی کاست
عجب مدار ز من نظم خوب و نثر بدیع

«بی کاست» در پایان لَخت دوم، بی معناست. ^۴ این ضبط باید دگرگشته «به بُکاست» باشد (از افادات شفاهی دکتر مهدی نوریان)؛ بنابراین بیت را باید این گونه اصلاح کرد:

وگرچه همچو صدف غرقه گشته تن به بُکاست
اگرچه همچو گیا نزد هر کسی خوارم

در سفینه انیس الخلو، لَخت دوم به صورت «وگرچه همچو صدف غرقه گشته بن بنکاست» کتابت شده که باید تصحیف همین وجه باشد (رک. ملطوی، گ ۵۲). ^۵ شاعر در مصراع دوم می گوید: اگرچه تنم همچون صدف [که در آب دریا غرقه است] در اشک چشمم غرق گشته است... الخ. مسعود سعد باز هم «بُکا» را در شعر آورده است (رک. ب ۱۷۱ و ۲۹۷).

لَخت دوم این بیت خاقانی نیز تصویری شبیه بیت مسعود سعد دارد:

هو و هو گویان مریدان هوی هوی اندر دهان
چون صدف، تن غرق اشک و سینه عطشان آمده
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۶۹)

- ب ۱۲۴۷:

خامه او پیاده ای است دوان
که سوار هزار میدان است
سربریده دو نوک نیزه او
خیر و شر است و درد و درمان است
تند ابری است برولسی و عدو
که درو رحمت است و طوفان است
گره کلک او چنان دانم
که مگر خاتم سلیمان است

سخن از کلک ممدوح است و این توصیف، در ابیات سپسین هم ادامه می یابد و به چیره دستی او در دبیری می رسد (رک. ب ۱۲۵۰-۱۲۵۲). با در نظر گرفتن خط طولی ابیات، و صفت «سربریده» که قاعدتاً نباید در توصیف نیزه ممدوح آمده باشد، باید در جستجوی ضبط دیگری بود. در تصحیح نوریان (ص ۹۰) بیت چنین است:

سربریده دو نوک خامه او
خیر و شر است و درد و درمان است

این ضبط، نادرست نیست و اشاره به دو گوشه داشتن سر قلم یا «دو نوک» داشتن آن باز هم در شعر آمده است؛ برای نمونه:

۴. در سفینه ترمذ هم به همین صورت مضبوط است و معنای محضلی ندارد (رک. محمد بن یغمور، ۱۳۹۵: ۱۴۰).
۵. ضبط نسخه ۳۳۸۶ کتابخانه ملی (ص ۶۱): «وگرچه همچو صدف غرقه گشته تن ز بکاست».

دو نوک قلم را مدان جز دو چیز
یکی صرف زهر و یکی محض نوش
(مسعود سعد، ۱۳۹۰: ۶۲۱)

دو ملک را به دو نوک قلم چنان کرده است
که عقل بازندان همی ز یک دریاش
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۵: ۳۱۸)^۶

اما اشکال در اینجا است که «خامه» در دو بیت متوالی تکرار می شود. به نظر می رسد «نیزه» که نویسه آن در نسخه اساس چاپ مهیار (ص ۲۴۶) نسبتاً واضح است، سهواً القلم کاتب، و تصحیف «تیره» باشد. شاعر نوک سیاه قلم را اراده کرده است:

سربریده^۷ دو نوک تیره او
خیر و شر است و درد و درمان است

چند شاهد در تأیید تیره بودن نوک قلم:

نخستین که نوک قلم شد سیاه
گرفت آفرین بر خداوند ماه
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۵/۲۸۱)

از دل روشن ز بهر مدح تو دارم
نوک قلم تیره چو [سردم] قائم
(عثمان مختاری، ۱۳۸۲: ۳۳۳)

رخ تیره سربریده نگونسار و مشکبار
گوئی که نوک خامه دستور کشورم
(کمالی بخاری، نقل از عوفی، ۱۹۰۳: ۹۰/۱)

«[قلم] سرتراشیده است و سر سیاه می کند» (زیدری نسوی، ۱۳۸۱: ۴).

- ب ۱۵۳۱:

در گیتی - شگفت! - کران داشت هر چه داشت
چون بنگرم عجایب گیتی کران نداشت

ضبط نوریان (ص ۱۱۳) «ای شگفت» است که خلل وزنی را بر طرف می کند؛ «ای شگفت» و «ای شگفتی» باز هم در شعر مسعود سعد به کار رفته است (رک. ب ۳۴۲، ۷۴۶۸، ۹۰۳۹، ۱۰۳۸۸، ۱۲۵۹۴، ۱۳۵۲۵، ۱۳۷۴۵ و...).

۶. صفت «دوزبان» نیز اشاره به دو نوک داشتن قلم دارد:

ماری به کف مرا دوزبان است این قلم
دستم معزّی شده کافسون مار کرد
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۵۱ و ۱۵۱ح)

با من زمانه تا دوزبان گشت چون قلم
با او دورو چو کاغذ و صددل چو دفترم
(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۴۰؛ نیز، رک. مسعود سعد، ۱۳۹۰: ب ۱۱۰۹۴)

۷. مسعود سعد باز هم صفت «سربریده» را برای قلم به کار برده است. برای نمونه:

دشمنت را بریده زبان و بریده سر
زان خامه بریده سر دوزبان کند
(مسعود سعد، ۱۳۹۰: ۲۲۴)

وین سربریده خامه بی جبر (متن: بی خیر)
رزق تو از تو بازبریده
(همان: ۵۴۷)

- ب ۳۰۶:

به شیررایت همواره بیشه کرده هوا / ز شیرشرزه تهی کرده بیشه ها هموار
با تغییر «همواره» به «هموار»، آرایه تکرار (میان سه کلمه «شیر»، «هموار» و «بیشه») کامل می‌گردد،^۸
جناس تام میان «هموار» در دو مصراع به وجود می‌آید و معنای بیت بسامان می‌شود:

به شیررایت، هموار بیشه کرده هوا / ز شیرشرزه تهی کرده بیشه ها هموار

یعنی: هوا را از [جنبش] شیران رایت خویش مانند بیشه‌ای هموار کرده است.^۹

- ب ۳۱۱۴:

همی‌گردد همی در حضرت امروز / عزیز و سرفراز و نام‌بردار
پیدا است که کلمه دوم باید «رهی» باشد: «همی‌گردد رهی در حضرت امروز».

- ب ۳۴۶۳:

از بوم و خاک هند بروید نبات مرگ / وز جای اهل شرک برآید دم و دمار
«جای» را در لخت دوم باید به «جان» اصلاح کرد. دمار از جان کسی برآوردن، کنایه رایجی بوده است:
یقین شناسم کاکنون بود برآورده / ز جان رایان، شمشیر او به رزم دمار
(مسعود سعد، ۱۳۹۰: ۲۵۵)

هر که دد یا مردم بد پرورد / دیرزود از جان برآرندش دمار
(سعدی، ۱۳۸۳: ۶۶۸)

مبادا که آن جادوی نابکار / بیاید برآرد ز جانانت دمار
(سام‌نامه، ۱۳۹۲: ۷۷)

یکی چاره باید به کار آوری / که از جان شومش دمار آوری
(همان: ۱۸۳)

- ب ۳۴۹۰:

دیوار بست امنش اندر بنای ملک / پاینده ترز سد سکندر هزار بار

به گمانم فاصله میان «دیوار» و «بست» باید برداشته شود. زیرا «دیوار بست» مقصود است، به معنای مکانی که اطراف آن را دیوار کشیده باشند، یا جایی که با دیوار محصور شده باشد. «دیوار بست» با

۸. زیرا در لخت دوم همین کلمه‌ها آمده است.

۹. از آن جهت که در سنت ادبی فارسی، بیشه جایگاه شیر است.

معنایی که ذکر شد، با مفهوم **امیت**، تناسب بیشتری دارد:

دیواربستِ امنش اندر بنای مُلک پاینده ترز سدّ سکندر هزار بار

چند شاهد: «الجَدیدُ والحَیْطُ: دیواربست» (میدانی، ۱۳۴۵: ۴۹۷، س ۳؛ نیز، رک. ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۹۵). «البناء: دیواربست» (تفلیسی، ۱۳۵۰: ۵۵). «الصَّیْر: دیواربست» (همان: ۶۰۰). «الحَظایِر: دیواربستها» (همان: ۶۰۳). «المُحْتَظِر: آنکه دیواربست کند» (همان: ۶۰۸). «الحَیْطُ: دیواربست (متن: دیواربست)» (دیباج الأسماء، ۱۳۹۷: ۶۴). «الجَدیر: زمین دیواربست» (دهار، ۱۳۴۹: ۱۹۱). «پس بفرمود تا بنایی عالی بنیاد نهادند و دیواری بلند برآوردند به کردار باغی بزرگ و هیزم بسیار در آن دیواربست جمع کردند» (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۹۲: ۱/۱۹۳). همین کلمه در متن چاپی زین الاخبار به صورت «دیواربست» ضبط شده است: «و چون لشکر فرود آید، آن میخها گرداگرد لشکر فرود برند و بر هر میخی سپری بیاویزند تا لشکرگاه، چون دیواربستی (صح: دیواربستی)» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۷۲).

- ب ۴۵۹۹:

چون نگه کرد گل، برابر دید روی مه را ز گنبد اخضر

شد ز تشویرِ ماهِ رویش سرخ وز غم جامه گشت دیده ش تر

محور عمودی به ما می گوید که لَحْتِ نشان دار را باید این گونه خواند: «شد ز تشویرِ ماه، رویش سرخ»؛ روی گُل از خجالتِ ماهِ آسمان، سرخ شد؛ چون ماه را بسیار زیباتر از خود دید.

- ب ۵۷۰۹:

اگرچه شعره‌ی نیست، شهریارا، به لفظ و معنی با شعرها برابر

ز زرقِ مسلّم باشد ز عیب خالی (؟) نباشد از سخنِ هیچ کس مزور

وزن بیت دوم اشکال دارد. «ذَق» به معنای اعتراض و خُرده گیری که در تصحیح رشید یاسمی (ص ۲۰۲) و نوریان (ص ۳۸۴) دیده می شود، به لحاظ وزنی و معنایی، گره از بیت می گشاید.

- ب ۵۷۸۴:

همگان را به ناز پرورده دایه رنج در ستور و خدور

نقش کرده به حسن برعتشان (؟) تاج کسری و یاره فغفور

... لیکن از رنج برده طبعم نیست راحت " دون نفثة المصدور

به نظر می رسد «عت» در «برعتشان»، دگرگشته «عَن» باشد به معنای دست آورن جن که در لغت نامه با

۱۰. چنین است حاشیه عبدالحمی حبیبی: اصل: خوانده نمی شود. ب: پستی؟

۱۱. ظاهراً از مقوله کاربرد کسره به جای یای نکره است (رک. راستی پور، ۱۳۹۷).

شاهدی از فرهنگ اسدی مدخل شده است. ظاهراً باید بیت را این گونه اصلاح کرد:

نقش کرده به حسن برغشان تاج کسری و یاره فغفور

گویا در قدیم، تصویر سرو تاج پادشاه را روی دستبند حک می‌کردند؛ هنگامی که سیاوش سیاوش گرد

را بنا می‌کند، تصاویری از بزم و رزم، و سرو دیهیم کاووس را بر یاره و گرز و تخت او نقش می‌کنند:

برایوان نگارید چندی نگار ز شاهان و از بزم و از کارزار

نگارِ سر و تاج کاووس شاه نشتند^{۱۲} با یاره و گرز و گاه

بر تخت او رستم پیلتن همان زال و گودرز و آن انجمن

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۳/ ۳۱۴)

- ب ۵۹۳۶-۵۹۳۵:

به خوی و عادت آبا به جمع زائران زرده به رسم و سیرت جدان به جشن مهرگان می‌خور

بدان را غم همی‌مالد، به لفظ رود شادی کن! بدی را جان همی‌کاهد، به جان جام پرور

ظاهراً «جان پرور» را صفت «جام» تلقی کرده و «جام جان پرور» خوانده‌اند؛ اما به قرینه مصراع‌های قبل، اینجا هم فعل پایانی، باید در وجه امری به کار رفته باشد:

بدان را غم همی‌مالد، به لفظ رود شادی کن! بدی را جان همی‌کاهد به جان جام، جان پرور

مقصود از «جان جام»، شراب است و شاعر به ممدوح می‌گوید: با شراب، جان خویش را پرورده کن. سنجیده شود با این ابیات:

ای می‌لعل، راحت جان باش! طبع آزاده را به فرمان باش!

... بی‌تویی جان تنی‌ست جام بلور تن پاکیزه جام را جان باش!

(مسعود سعد، ۱۳۹۰: ۶۹۹)

همچو عیاران همی‌ریزیم اندر جام، جان بهر جان چون آسیا تا چند گرد تن تنیم؟

(سنایی غزنوی، ۱۳۸۵: ۴۰۹)

چون برد لعل تواز جام تنم جان کهن ساقیان جان نوآرند و در آن جام کنند

(سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۳۳۱)

- ب ۷۴۴۹:

تیز در ریش و کفل در گه شد خنده‌ها رفت بر برو تابم

سرد شد گرم گشته امیدم کند شد تیزگشته دندانم
«بروتابم» غلطِ مطبعی، و «بروتانم» درست است. «خنده‌ها رفت بر بروتانم» یعنی مایه تمسخر شدم؛^{۱۳}
ظاهراً از «بروتان» دو طرفِ سبلیت مقصود باشد:
برنیم بروت توهر آنگه که بخندم یک شهر بخندند بر آن نیم دگر بر
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۲)

مؤلف طبقات ناصری نیز صورت جمع آن را به کار بسته است: «گفت: ای صلاح‌الدین! از دهان تو و
بروتان تو، بوی بول شیطان می‌آید» (منهاج سراج، ۱۳۴۲: ۱/۲۹۲).

- ب ۹۲۰۲:

سحر، شوم ز غم و پیرهن همی بدرم ز بهر آن که نشان تن است پیراهن
درنگ‌نمایی که بعد از «سحر» گذاشته‌اند، تشبیه و شیوایی بیت را یکباره از میان برده است. زیرا در
این صورت، باید «سحر» را قید زمان به شمار آورد و بیت را این گونه معنا کرد: سحر، می‌روم و پیراهنم را
از غم می‌درم! حال آن که شاعر می‌گوید: من از شدت غم، [مانند] سحر می‌شوم؛ همان گونه که سحر،
پیراهن خود را (که همان شب است) می‌درد، من نیز پیراهن خود را می‌درم. «سحر» در این معنا مسند
جمله است.

- ب ۹۳۷۵:

چو عقده گوهر مکنون به قیمتِ اعلیٰ چو تختِ دبیّه مرقون به خوبی و احسن
«دبیّه» با «ها»ی ملفوظ درست است. این اشکال در ابیات دیگر هم دیده می‌شود (رک. ب ۹۹۵۴،
۱۳۸۹۷). «به قیمتِ اعلیٰ» از فصاحت به دور است؛ در چاپ رشید یاسمی (ص ۳۵۹) «به قدر آؤ
اعلیٰ» آمده؛ ظاهراً بیت را با صورت فعلی، باید این گونه تصحیح کرد:

چو عقده گوهر مکنون^{۱۴} به قیمت و اعلیٰ^{۱۵} چو تختِ دبیّه مرقون به خوبی و احسن

۱۳. در قدیم «بروت کسی خندیدن» مستعمل بوده و امروز «به ریش کسی خندیدن» می‌گویند. سنایی نیز با کاربرد این کنایه، در طعنه بر
عالمان دنیاجوی می‌گوید:

گویی از بهر حشمتِ علم است این همه طمطراق خنگ و سمنند
علم از این بارنامه مستغنی است تو برو بر بروت خویش مخند

(سنایی غزنوی، ۱۳۸۵: ۱۵۳)

۱۴. در لغت‌نامه (ج ۱۳، ص ۱۸۹۰۷)، ذیل «دُر مکنون» مرقوم است که در این ترکیب، «مکنون» از معنای لغوی خود مُنسلخ شده و معنی
دیگری یافته است. لیکن به نظر می‌رسد دقیق‌تر آن است که بگوییم: مُلازم معنی خود را گرفته است؛ یعنی به این اعتبار که هر چیز
ارزشمند و قیمتی را پنهان می‌کنند، «مکنون» (لفظاً به معنی پنهان)، در ترکیباتی چون «دُر مکنون» و «گوهر مکنون»، به معنای گرانها،
ارزشمند و قیمتی به کار رفته است (تذکر آقای دکتر ابن‌الرسول).

۱۵. تصحیح «اعلیٰ» به «اغلی» را مرهون تذکر بجای دکتر ابن‌الرسول و دکتر عیدگاه هستم.

یعنی: از نظرِ قدر و قیمت، مانند رشته گوهَر گرانبها و گرانبها ترازان. ابیات زیر از رشید و طواط مؤید همین ضبط است:

مراسمِ نظمی چون آسمان و بلِ اعلیٰ مراسمِ نثری چون بوستان و بلِ احسن
(رشید و طواط، ۱۳۳۹: ۳۵۴)

به خوشیِ نثر من همچون لبِ معشوق، بلِ اعلیٰ به خوبیِ نظم من همچون رخِ معشوق، بلِ احسن
(همان: ۳۵۸)

- ب ۱۰۳۵۹:

وین سربریده خامه بی خیر رزق تو از تو بازبریده
«بی جبر» که در تصحیح نوریان (ص ۶۸۰) آمده، درست است. جدا از تناسبِ «جبر» با «خامه» شاعر می خواهد با صفتِ «بی جبر»، بُخل و ضنّتِ خامه را به جهت قطعِ مقرری خود نشان دهد، گویی آبی از نوکِ این خامه نمی چکد!

- ب ۱۰۴۳۱:

به خدای ار دگر چومن یابند پس ازین هیچ پادشاه ستای
نشنود گوش هیچ مدح نیوش در جهان هیچ گوش مدح سرای
«گوش مدح سرای» در این بافت، راه به جایی نمی برد! زیرا نثر دستوری بیت چنین می شود: گوشِ هیچ مدح نیوش، در جهان هیچ گوش مدح سرای را نمی شنود! قاعداً جای دو کلمه در پایان بیت باید عوض شود و تبدیل به «مدح گوش سرای» گردد:

نشنود گوش هیچ مدح نیوش در جهان هیچ مدح گوش سرای
«گوش سرای» در اینجا به معنای «گوش نواز» است^{۱۶} و باز هم در شعر مسعود (ب ۱۰۴۵۴) به کار رفته است:

خواندمت شعرهای طبع آویز گفتمت مدح های گوش سرای
سرودن ظاهراً در اصل به معنی شنیدن، و عملی است که با شنیدن همراه است.^{۱۷} به تعبیر روشن تر «گوش سرای از واژه گوش + سرای (بُن مضارع از فعل سرودن) به معنی "شنو" تشکیل شده است و

۱۶. مدخل «گوش سرای» در لغت فرس چنین تعریف شده است: «آن باشد که هرچه بگویند نیک بشنود، چنانک کسانی گوید: دو گوش سخت کن و بیهده سخن مشنو مباحش رنجه که ایشان بسنند گوش سرای»

(اسدی طوسی، ۱۳۶۵: ۲۲۵؛ نیز، رک. رواقی، ۱۳۸۱: ۲۱۴)

۱۷. رک. حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱۷۳۰ / ۳، س ۱۰؛ نیز، همان: ۱۷۳۲ / ۳، س ۳.

مجموعاً به معنی "گوش شنو" [یعنی آنچه با گوش شنیده می شود] و "شنونده با گوش" است «قاسمی، ۱۳۸۲: ۱۸». این ترکیب را در شعر منقول از مسعود، این گونه می توان معنا کرد: درخور و سزاوار شنیدن و مجازاً گوش نواز.^{۱۸}

- ب ۱۰۴۶۹:

تیغ زهرآب داده پازهر است نگزایدت زهر، زودگزای

درنگ نما در مصراع دوم زائد است. ترکیب «زهرزودگزای» باز هم در متون به کار رفته است:

موافقان را مهتر نبید نوش گوار مخالفان را خشم توزهرزودگزای

(فَرخِ سیستانی، ۱۳۷۱: ۳۸۶)

شود ز مهرش چون نوش، زهرزودگزای شود ز کینش چون زهر نوش زودگوار

(قطران تبریزی، ۱۳۶۲: ۱۴۶)

- ب ۱۰۵۴۵:

آخر بدهی گه گه چون لابه کنم بوسی آیا که اگر گه گه با بوس و کنارستی؟

«او» در مصراع دوم زائد است و بدون آن، معنای بیت، بسامان می شود: «آیا که اگر گه گه با بوس، کنارستی؟».

- ب ۱۲۳۸۱:

دوشم جمازه ای به کف آمد کش با بور خویش گفتم: جولان کن!

الحق معند با بچه ای دیدم (؟) گفتمش: گفتگوی به پایان کن!

ما را فروش خانه باگنبد کار ستنبه سرخ بسامان کن!

... بریای جست سرخ، بدو گفتم: کاین دردمند را درمان کن [کذا]!

... گفت این پراست، من چه کنم این را؟ گفتم: تنور داری، بریان کن!

الفاظ مُستعار، رکاکتِ مضمون این قطعه سیزده بییتی را در پس خود پنهان کرده اند. «معند» که در نسخه بدل ها به صورت «معید» و «سعید» آمده، معنای محصلی ندارد! ظاهراً «معند با» مصحّف

۱۸. در رساله رگ شناسی «گوش سرای» به معنای شنونده با گوش به کار رفته است؛ یعنی کسی که گوش موسیقایی دارد و نغمه ها و ضرب ها و وزن های موسیقی را با گوش می شنود و تشخیص می دهد. نخست بار، مسعود قاسمی به تصحیف این واژه در رگ شناسی پی برد و معنای آن را نوشت: «... و دیگر- آن کس که گوش سرای (متن: کوس سرای) بؤد- اندر تألیف، یا اندر ایقاع، به گوش اندر یابد این همه نسبتها را» (ابوعلی سینا، ۱۳۸۳: ۳۳، نقل از قاسمی، ۱۳۸۲: ۱۸).

«مغنده‌پا» است که مسعود سعد آن را در قیاس با «مغنده سر»^{۱۹} به کار برده است. «مغنده» در اصل لغت، معنای برجستگی، برآمدگی، دشیپیل و غده می‌دهد. «مغنده‌پا» - که در فرهنگ‌های لغت مدخل نشده است - یعنی کسی که پای او برجستگی دارد و مجازاً به معنای کسی است که شَرین‌گرد و برجسته دارد.

الحق مغنده‌پا بچه‌ای دیدم گفتمش گفتگوی به پایان کن!

«مغنده» و «مغنده» هردو در متون به کار رفته است. «مغنده» به جای «مغنده» باید از مقوله حذف صامت [۴] پس از مصوت کوتاه a باشد (رک. حاجی سیدآقایی، ۱۳۸۷: ۸۸). «... هفتم مغنده که زیر زلفان پدید آید نام وی به تازی ضفدع» (اخوینی بخاری، ۱۳۷۱: ۳۰۳، نقل از رواقی، ۱۳۸۱: ۳۲۷). «و نشان این [= غُر] آن بود که چن ستان بخسبد، مرغنده برود و به همان جای که مرغنده بود، شکاف پدید بود به بسودن» (اخوینی بخاری، ۱۳۷۱: ۵۵۱). «... و یخاصه ضمادالفتق بمالد آن مرغنده را تا برآید و باز ضمادالفتق برنهد» (همان: ۵۵۲). «باز اگر بروی مرغنده بود و زشت گشته بود، آن را دُشید خوانند، باید تا آن را نرم کند تا ریم گردد» (همان: ۵۹۰). «الغدّان: مغنده‌ها (متن: مَفنده‌ها) در میان گوشت» (تفلیسی، ۱۳۵۱: ۱۶۲۸). «البثرة: مرغنده» (ادیب کریمینی، ۱۳۸۵: ۵۱، نقل از رواقی، ۱۳۸۱: ۵۳۸). «الخنجره: عقده الحلقی، گلوگاه، و مرغنده‌ی گلو» (ادیب کریمینی، ۱۳۸۵: ۱۶۲-۱۶۳، نقل از همانجا). «الدبيلة: لک، یعنی مرغندگی بر پشت» (ادیب کریمینی، ۱۳۸۵: ۲۱۹). «العجزة: گره و مرغندگی بر شکم» (همان: ۴۸۰). «الأقز: آنک بر پشت مغندگی (متن: مغندکی) دارد» (تاج‌الاسامی، ۱۳۶۷: ۱۴).

ضمناً در بیت آخر، احتمالاً «بره‌ست» را در نسخه‌ها «برست» نوشته بوده‌اند و مصحح به اشتباه «پر است» خوانده است. «بریان» در مصراع دوم نشان می‌دهد که باید «بره» باشد.^{۲۰}

- ب ۱۲۵۷۳-۱۲۵۷۵:

کَلک برداشتی و بر دفتر مشکل کار من بیان کردی
به روان امر خود، به یک ساعت، هر دو را ز من روان کردی (؟)
ذکر مستقبلم نوشتی و نیز ذکر ماضی من نشان کردی

به قرینه بیت سوم، دانسته می‌شود که ممدوح «دو» لطف در حق مسعود کرده است: رسم و مقرری او را دوباره به جریان انداخته و نسبت به مستمری گذشته هم جبران مافات کرده است. «هردوان»^{۲۱} در

۱۹. مغنده سر: آن که سری گلوله‌مانند دارد. سوزنی سمرقندی «مغنده‌سری» را در شعر آورده است (رک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل).

۲۰. تصحیح «پراست» به «بره‌ست» و توضیحات مربوط بدان، از آقای راستی پور است. این بیت مسعود را پیش‌تر در فصلنامه دریچه (ش ۵۰) چاپ کرده و «پُر» را به «تُر» تصحیح کرده بودم که با تذکر ایشان از اشتباه به درآمدم.

۲۱. جمع اعداد با علامت «ان» بی سابقه نیست:

سروشست تن از چار گوهر بود گذر زین چهارانش کمتر بود

شعر مسعود بی سابقه نیست:

مشتری و زهره را هرگز نبودی حکم سعد
گر نبودی قدر او با هردوان کرده قیران

(مسعود سعد، ۱۳۹۰: ۴۶۸؛ نیز، رک. ب ۸۷۵)

اما در حالت فعلی هم ضبط بیت بدون اشکال است. زیرا حذف صامت غتّه دندانن (ن) «ن» پس از مصوّت‌های بلند، در بسیاری از کلمات دیده می‌شود (صادقی، ۱۳۸۳: ۵). بنابراین «هردوا» به جای هردوان پذیرفتنی است. شواهدی برای حذف صامت n پس از مصوّت بلند ā: «و ناخورش [= نان خورش] بود مرخوزندگان را» (ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۵۶: ۴/۱۰۷۲، نقل از صادقی، ۱۳۸۳: ۶). «چون به خواب اندر شدند، خدای عزّوجلّ جانهای ایشان بستد، و ایشان بدان غار اندر بمادند [= بماندند] سیصدونه سال» (همان: ۴/۹۴۲؛ نقل از رواقی، ۱۳۹۷: ۷۰). «و حج کنم و از حاجیا [= حاجیان] باشم» (تفسیر کمبریج، ۱۳۴۹: ۲/۴۲۲). «تا خدای عزّوجلّ آنکسها را که به محمد و قرآن بگرویدند... از تاریکیها [ی] کفر سوی ایما [= ایمان] بیرون آورد» (همان: ۲/۴۳۸)؛ از این دست است «آبادا» به جای آبادان (همان: ۲/۶۰۴)؛ «ایشا» به جای ایشان (همان: ۱/۴۰۸)؛ «چنا» به جای چنان (همان: ۲/۱۵۹ و ۴۱۶)؛ «چندا» به جای چندان (همان: ۱/۹۸ و ۱۶۵)؛ «گمانندی» به جای گمان مندی (ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۵۶: ۳/۶۱۴)؛ نیز کاربرد «گما» به جای «گمان» در این بیت:

در لوح خوانده ام که یکی لعنتی شود
بودم گمان به هرکس و بر خود گمانه بود

آدم ز خاک بود من از نور پاک او
گفتم یگانه من بوم و او یگانه بود

(سنایی، ۱۳۸۵: ۸۷۱)

- ب ۱۳۶۳۲:

پیل زوری که چون کند کشتی
پیل را بند او دهد سستی

پیدا است که در پایان مصراع اول، کلمه قافیه باید «کستی» باشد؛ فرهنگ آندراج، همین بیت از مسعود را به شاهد «کستی» آورده است (رک. محمد پادشاه، ۱۳۶۳: ۳۴۰۹). پیش‌تر هم «در حاشیه مشنوی مطایبه آمیز مسعود سعد» به این مطلب اشاره شده است (رک. موسوی طبری، خرداد ۱۳۸۹: ۴۶).^{۲۲}

- ب ۱۳۶۴۳-۱۳۶۴۰:

منزل اول به نونهاله کند
تا مگر ناز از آن نواله کند^{۲۳}

عیب‌گویان بیشتر گم کرده راه
(مولوی، ۱۳۷۳: ۲۰۵/۲۵)

پس نماز هر چهاران شد تباه

با سلیمان لاجرم کشتی (صح: کستی) گرفت
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۸: ۱۲۱)

۲۲. چنین است در این بیت از مصیبت‌نامه:

مور راهش از کمر چستی گرفت

۲۳. مصراع دوم در چاپ نوریان (ص ۷۹۷) این گونه است: «از بهت بین که چون نواله کند». این صورت، با معیار اصالت دادن به ضبط

آنگه آید به دیه کلهری شاید ار نام حوط او نبری
که همه یک دو من گرنج^{۲۴} دهند وان قدر نیز هم برنج (صح: به رنج)^{۲۵} دهند
هست خوطنند امیر ما را بس هشت پوپل بیاردش هرکس

ابیات بالا مربوط به مثنوی «برشکال»، و وصف الحال امیرکیکاووس است؛ «حوط» در بیت دوم که از واژه نامه پایانی کتاب هم ساقط شده، معنای محصلی ندارد! با معانی و تعاریفی هم که در فرهنگ های لغت برای این واژه نوشته اند، بیت را نمی توان معنا کرد؛ آن واژه باید «خوط»^{۲۶} باشد به معنای «مہتر، بزرگ و رئیس» که نخست بار استاد یگانه، دکتر علی رواقی آن را باز شناخت و در ذیل فرهنگ های فارسی مدخل کرد. اینک سه شاهد: «بردر خانه خوط آن دیه رتم و بنشستم، تا وقت نماز بامداد خوط به نماز بیرون آمد» (فخر مدبر، ۱۳۴۶: ۴۸۱، نقل از رواقی، ۱۳۸۱: ۱۵۴). «ده کیا: رئیس دیه و خوط و خداوند دیه را گویند» (بدر خزانه ای، ۱۳۹۴: ۲۳۷). «دهقان: خوط و ساکن بادیه» (همان: ۲۳۸). در بیت آخر ظاهراً «هشت» و «پوپل» درست است و معنای بیت با آن بسامان می شود؛ شاعر در این ابیات می گوید: بهتر است نام مہتر یا مہتران دِه کلهری را نبری که بسیار خسیس و بی خیرند؛ زیرا آن مقدار برنج را هم با رنج و سختی می دهند. هشت خوط برای امیر ما بس است؛ هر کدام برای او هشت پوپل (= فوفل) می آورد.

ضبط «پوپل» به این دلایل درست می نماید: ۱. برگ درخت پوپل یا فوفل را هدیه می دادند. صاحب زین الاخبار اشاره می کند که هندوان [در روز دیوالی] «برگ تنبول و فوفل هدیه برند یکدیگر را» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۵۳). نیز نوشته اند: «[فوفل چکنی را] بعضی متمولین با برگ تانبول می خورند و بعضی بتنهایی» (عقیلی خراسانی، ۱۳۸۰: ۶۶۴). ۲. صورت های «گوبل» و «گویل» در نسخه بدل های چاپ مہیار (ص ۱۲۶۱) و «کویل» در نسخه بدل های تصحیح نوریان (ص ۱۲۰۶) باید دگرگشته «کویل» باشد که اصل هندی لغت است.^{۲۷} نهایتاً دو بیت را باید بدین گونه اصلاح کرد:

دشوار، مقبول تر می نماید. موسوی طبری با استناد به ابیاتی از کلیم همدانی نشان داده که «بهت» نام رودی است (رک. موسوی طبری، مرداد ۱۳۸۹: ۵۲). به گمانم در این جملات از زین الاخبار نیز همان رود مقصود باشد: «... مردمان کشمیر روز بیست و ششم و بیست و هفتم بهادریت عید کنند به سبب آن که اندرین دور روز باره (پاره ای) چوب که آن را گنه گویند، آب بهت بیارد و میان قصبه آذستان آرد، که دارالملک کشمیر است. و چنین گویند ایشان که آن چوب مہادیو فرستد، و خاصیت آن چوب آنست که اگر کسی قصد کند که آن چوب را بگیرد، نتواند گرفت، و این به دست نیاید. و بعضی از اهل کشمیر گویند: که این از حوض برآید، که او را کود پیشهر گویند، و این حوض بر چپ آب بهت است» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۵۲).

۲۴. برای شواهد «گرنج / گرنج» رک. رواقی، ۱۳۸۳: ۳۲۹-۳۳۰.

۲۵. تصحیح «به رنج» از پژمان فیروزبخش است (رک. فیروزبخش در فهرست منابع).

۲۶. کاتبان این واژه را به صورت های مختلف تغییر داده اند؛ برای نمونه: «حوطه»، «خوطن» (رک. مسعود سعد، ۱۳۹۰: ۱۲۶۱)، «خوب» (ش ۳۳۸۶، ص ۶۵۸؛ ش ۵۰۸۶، ص ۶۲۱)، «خوک» (ش ۵۰۷۴، ص ۴۳۵ ح).

۲۷. کویل به این معنی در لغت نامه ضبط نشده؛ اما اشارات کتابهای طبئی و گیاه داروشناسی روشننگار است: «فوفل معرب از کویل هندی، و آن ثمر درختی است بزرگتر از جوزبوا و مدور و با عقوصه و اندک تلخی، و سرخ و سیاه می باشد و درخت او شبیه به درخت نارجیل است» (حکیم مؤمن، ۱۳۷۸: ۱۹۸؛ نیز رک. حکیم میسری، ۱۳۶۶: ۲۴۱، ب ۳۹۸۹؛ عقیلی خراسانی، ۱۳۸۰: ۶۶۳).

آنگه آید به دیه کله‌ری شاید ار نام خوط او نبری
هشت خوطنند امیر ما را بس^{۲۸} هشت پوپل بیاردش هرکس

با مشخص شدن ضبط «خوط» معلوم می‌گردد که محمود و رجا، عاملان به بند افتادن مسعود سعد نیز
مهران دهی یا قصبه‌ای به نام شینفران بوده‌اند:

بلای من همه بود از رجا و از محمود که کشته بادا این هردو حوط (صح: خوط) شینفران

(ب ۸۰۰۷)

- ب ۱۳۳۷۷:

مرا روی تو ای نازنین نگارا به دی ماه بسی خوشتر از نوبهار

پیداست که «نو» در وزن نمی‌گنجد و «بهار» صحیح است.

- ب ۱۳۷۹۶-۱۳۷۹۲:

بازگشته ز روسپی‌خانه کرده خود را ز بیم دیوانه

عین و عین کرده چشم را به دروغ راست مانند گاو جسته زیوغ

... چوبه پیش شه اندر آرنش اندر آن پایگه بدارنش،

روی از آژنگ همچو طفطفه‌ای برخود افکنده کرم هفطفه‌ای

شه ترنجی زند به رویش بر کند از خون روی مویش تر

این ابیات در مطایبه نامه مسعود سعد آمده است. در بیت دوم «عین و غین» باید درست باشد به این
حسب که «عین و غین» بودن چشم، لوچ و کج بودن چشم است؛ چنان‌که یک چشم به طرف راست
حرکت کند و دیگری به سمت چپ مایل باشد؛ طبعاً صاحب این چشمان قادر به دیدن پیش روی
خود نیست:

چشمشان افتاده اندر عین و غین نه حَسَن پیداست اینجا، نه حسین

(مولوی، ۱۳۷۳: ۶، ب ۳۹۷۴)

چشم در عین و غین افتادست کار بگذشت از سؤال و جواب

(همو، ۱۳۶۳: ۱/۱۹۱)

۲۸. آقای راستی‌پور در حاشیه مقاله بنده چنین قلمی کرده بودند: «به گمانم مصحح، جز آنچه شما نوشته‌اید، «بس» را هم اشتباه خوانده
و «پس» باید صحیح باشد:

هشت خوطنند امیر ما را، پس هشت پوپل بیاردش هرکس

یعنی: امیر ما هشت خوط دارد که هر یک هشت پوپل از برای او می‌آورد.

این ترکیب کنایی هنوز در افغانستان رواج دارد و «اکرم عثمان»، نویسنده مشهور افغانستانی آن را در *رمان دوجلدی کوچۀ مابه* کار برده است: «مخصوصاً مادر غازی از همه هیبتناک تریود؛ چه، چشم هایش عین و غین بودند و در رام کردن اطفال اعجاز می کردند» (عثمان، ۱۳۸۸: ۱/۲۸۰، نقل از انوشه، ۱۳۹۱: ۶۳۹).^{۲۹}

«کرم» محتملاً باید «گرم» باشد که می تواند قید باشد برای فعل، یا صفت باشد برای «هفهفه». «هفهفه» به معنی آواز سگ است. ظاهراً شخص مورد بحث هنگام بازگشت از روسپی خانه چشم هایش را کج و کوله می کند و صدای سگ در می آورد. این گونه خود را از ترس تویخ شاه، به دیوانگی می زند:

عین و غین^{۳۰} کرده چشم را به دروغ راست مانند گاو جسته ز یوغ
... چوبه پیش شه اندر آرنش اندر آن پایگه بدارنش
روی از آژنگ همچو طفطفه ای بر خود افکنده گرم هففه ای

ممکن است در نظر اول، «هاء» پایانی «هفهفه» زائد در نظر آید؛ زیرا «هفهفه» بدون «ها» ناملفوظ، در فرهنگهای لغت به معنای صدای سگ ضبط شده است؛ اما باید در نظر داشت که ابیات پیش گفته مربوط به مطایبه نامه است و به مقتضای مضمون، می تواند از قواعد زبان فصیح، عدول کند. ضمناً اگرچه وزن رباعیهای مضاعف در عربی غالباً برای نام آوا استعمال می شود،^{۳۱} لیکن «هفهفه» در لغت عرب، به معنای بانگ و آواز سگ ضبط نشده است. صاحب *نهج الادب* درباره منشأ لغت «هفهفه» به گمان بوده و نوشته است: «اکثر، آن است که فارسیان «عین» کلمات عربیه را به «ها» بدل می کنند چون هفهفه به وزن و معنی عفف،^{۳۲} به معنی آواز سگ... و هفهفه از اصوات است و مردم هر ملک به گمان خود، اصوات را یک چیزی مقرر کرده اند؛ مثلاً آواز کلاغی در عربی «قاق»، و در هندی «کانو» به «کاف» تازی و «نون» غتّه و «واو» ساکن گویند و حال آن که در هیچ یکی، تصرف دیگری نیست و همچنین آواز سگ را هاوهاو گویند به هردو «واو» موقوف، در این صورت قائل به تفریس نتوان شد»^{۳۳} (رامپوری، ۱۳۹۶: ۱/۱۰۹).

۲۹. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که «عین و غین» در بین مخالفان و منتقدان دولت افغانستان، تعرض وار برای محمد اشرف غنی، رئیس جمهور، و عبدالله عبدالله، رئیس اجرائیه حکومت وحدت ملی استفاده می شد و به ناهمسویی و عدم توافقی این دودر برخی از تصمیم ها و سیاست ها اشاره داشت. پیداست که «عین» را از آغاز نام عبدالله، و «غین» را از آغاز نام غنی برداشته و کوته سازی کرده اند؛ اما معنای کنایی آن، با معنای کهن این ترکیب (صفت دو چشم کزو ناسازوار) در پیوند است. ظاهراً این اصطلاح را نخستین بار «رمضان بشردوست»، نماینده پرسرو صدای مجلس افغانستان، در مورد دولت وحدت ملی افغانستان به کار برده است.

۳۰. هم می توان به اختلاص «نون» خواند و هم به صورت [fīn-o-qīn]؛ چنانکه «عین» در بیت زیر از خاقانی (۱۳۸۲: ۲۶۰):
صورت عین شین و قاف در سربعنی که عشق نقش الف لام میم در دل یعنی الم

(آقای دکتر عیدگاه نشانی این بیت را از دیوان خاقانی مرحمت فرمودند).

۳۱. برای نمونه: «هدهده: بانگ کردن کیوترطوقدار و بانگ کردن شترنر برای ماده» (محمد بن عبد الخالق، بی تا: ۱۴۲۷). «هجهجه: بانگ برشترزدن و بانگ کردن شترنر» (همانجا). «هسهسه: آواز کردن حرکت زره و زیور و غیر آن و آواز کردن حرکت آدمی در شب» (همانجا). «ههههه: بانگ کردن با گرفتگی گلو و نالیدن و بانگ کردن شیردرنده» (همانجا).

۳۲. البته «عفف» به معنای بانگ و آوای سگ در فرهنگهای عربی نیامده است.

۳۳. استدلال پایانی صاحب *نهج الادب* اساسی دقیقی ندارد.

- ب ۱۳۸۰۱:

دل او خوش کند به بازی لک^{۳۴} تا شود نرم و راست بنهد رگ

بیت مربوط به مثنوی است و از آنجا که «در قوافی کافی، میان کاف اصلی و کافِ اَعْجَمی جمع نشاید کرد» (شمس قیس رازی، ۱۳۱۴: ۱۷۳)، «لک» با «رگ» قافیه نتواند شد. بنابراین، قافیهٔ مصرع دوم باید «رگ» (با کاف) باشد که صورتی از «رگ» است:

سَر همه دارای فلک می‌داند کو موی به موی و رگ به رگ می‌داند

گیرم که به زرق خلق را بفریم با او چه کنم که یک به یک می‌داند؟

(اوحدالدین کرمانی، ۱۳۶۶: ۲۵۱؛ سفینهٔ کهن رباعیات، ۱۳۹۵: ۱۰۶) ۳۵

در تصحیح دکتر نوریان (ص ۸۱۰) «لگ» آمده و با «رگ» قافیه شده است؛ محمدرضا ترکی نیز در نقد صیرفیان (ص ۱۲۷)، این بیت مسعود را تأییدی بر این مطلب دانسته که ضبط «لگ» نیز درست است. لیکن قافیه شدن این واژه با «رگ» و «سگ» دلیل قاطع بر این امر نمی‌تواند بود. زیرا آن دو کلمه به صورت‌های «رگ» و «سگ» نیز به کار رفته است:

خطابی با فلک کردم که از راه جفا کشتی شهان عالم آرای و جوانمردان برمک را

زمام حل و عقد خود نهادی در کف جمعی که از روی خرد باشد برایشان صد شرف سک را

نهان در گوش هوشم گفت فارغ باش ازین معنی که سبلت بر کند ایام هر ده روز یک یک را^{۳۶}

(انوری، ۱۳۴۰: ۲/ ۵۱۷)

بنابراین محتمل است که در این قطعه از خاقانی هم کلمات قافیه، با کاف عربی باشد؛ بدین صورت:

با نظم و نثر خاطر خاقانی طبع کشاجم از در لک باشد^{۳۷}

با بیخ کوه کو رگ زر دارد زرچوبه را چه بیخ و چه رگ باشد؟

با سنبللی که آهوی چین خاید طبع پلنگ مشک چه سک^{۳۸} باشد؟

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۸۶۷)

۳۴. در نسخه‌های ۵۰۷۴ (ص ۴۴۲) و ۵۰۸۶ (ص ۶۲۹) هردو محفوظ در کتابخانهٔ ملیک، «به یاری لک» آمده است؛ یعنی دل او را به کمک سخنان یاره و بهبوده و هرزه، خوش می‌کند. «بازی لک» را ندانستم که چیست. مگر این که «بازی و لک» باشد.

۳۵. مرادی و افشین‌وفایی در تعلیقات سفینهٔ کهن رباعیات (ص ۱۰۶ ح) مآخذ دیگر این رباعی را از دیوان افضل‌الدین کاشانی (ص ۸۹) و کلیات شمس (ج ۸/ ۱۱۰) به دست داده‌اند.

۳۶. آقای راستی پور مرا به وجود این سه بیت در مقطعات انوری رهنمون شدند.

۳۷. در برابر نظم و نثری که به خاطر وقاد خاقانی خطور می‌کند، طبع کشاجم، شاعر و ادیب عرب، درخور یاوه‌گویی و هرزه‌درایی است.

۳۸. کلمات قافیه در دیوان چاپی «لک، رگ و سگ» است.

- ب ۱۵۲۵۳:

گر خسته شوم ز تیر پیکار تو من، آهی نکنم ز بیم آزار تو من

از بیم سر غمزه خون خوار تو، من خندان میرم چو گل ز دیدار تو من

با ضبط فعلی، «بیم» تکرار شده است؛ ضمناً خندان مُردن عاشق از «بیم» معشوق وجه مقبولی ندارد! در روح‌الارواح سمعانی (ص ۱۰۴)،^{۳۹} نیز دیوان مسعود به تصحیح نوریان (ص ۱۰۴۶) و جُنگ رباعی (ص ۴۱) به جای آن «زخم» آمده که اصَحّ است و با «خسته شدن» و «تیر» و «آزار» هم درمی سازد و شاعرانه تر است؛ زیرا «زخم غمزه» استعاره مکنیته دارد:

از زخم سر غمزه خون خوار تو، من خندان میرم چو گل ز دیدار تو من

منابع

- ابوعلی سینا (۱۳۸۳)، رگ‌شناسی یا رساله در نبض، با مقدمه و حواشی سید محمد مشکوة، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی - همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- ابوالفرج رونی (۱۳۴۷)، دیوان، به تصحیح محمود مهدوی دامغانی، مشهد: کتابفروشی باستان.
- اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع بن احمد (۱۳۷۱)، هداية المتعلمین فی الطب، به تصحیح جلال متینی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ادیب کرمینی، علی بن محمد بن سعید (۱۳۸۵)، تکملة الاصناف، به کوشش علی رواقی، با همکاری سیده زلیخا عظیمی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اسدی طوسی، ابومنصور احمد بن علی (۱۳۶۵)، لغت فرس، به تصحیح و تحشیه فتح الله مجتبابی - علی اشرف صادقی، تهران: خوارزمی.
- افضل الدین محمد مرقی کاشانی ← بابا افضل
- امیدسالار، محمود (۱۳۹۶)، «پیشنهادهای درباب برخی از ابیات دیوان مسعود سعد»، سرو رشید (یادنامه غلامرضا رشید یاسمی)، به کوشش ابراهیم رحیمی زنگنه و سهیل یاری، کرمانشاه: دیباچه، ص ۱۶۹-۱۸۷.
- انوری، محمد بن محمد (۱۳۴۰)، دیوان، به اهتمام محمد تقی مدرّس رضوی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- انوشه، حسن و غلامرضا خداینده‌لو (۱۳۹۱)، فارسی ناشنیده (فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و فارسی شده کاربرد در افغانستان)، تهران: قطره.
- اوحدالدین کرمانی (۱۳۶۶)، دیوان رباعیات، به کوشش احمد ابو محبوب، تهران: سروش.
- بابا افضل (افضل الدین محمد مرقی کاشانی) (۱۳۶۳)، دیوان و رساله المفید للمستفید، مقابله و تصحیح از: مصطفی فیضی، حسن عاطفی، عباس بهنیا و علی شریف، تهران: کتابفروشی زوّار.
- بدر خزانه‌ای بکری بلخی، محمد بن قوام بن رستم (۱۳۹۴)، بحر الفضائل فی منافع الأفاضل، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- تاج‌الاسامی (۱۳۶۷). مؤلف ناشناس، به تصحیح علی اوسط ابراهیمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ترجمه تفسیر طبری (۱۳۵۶)، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، تهران: توس.

- ترکی، محمدرضا (۱۳۹۴)، نقد صیرفیان (فرزاد و فرود خاقانی شناسی معاصر)، تهران: سخن - پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- تفسیر کمبریج (تفسیر قرآن مجید نسخه محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج) (۱۳۴۹)، به تصحیح جلال متینی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- تفلیمی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم (۱۳۵۰-۱۳۵۱)، قانون ادب، به اهتمام غلامرضا طاهر، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- حاجی سیدآقایی، اکرم السادات (۱۳۸۷)، «بررسی تحولات یک واژه فوت شده از فرهنگ های فارسی»، نامه پارسی، ش ۴۶ و ۴۷، بهار و تابستان، ص ۷۵-۹۵.
- حافظ شیرازی (۱۳۷۶)، دیوان، به سعی سایه، تهران: کارنامه.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حکیم مؤمن (۱۳۷۸ق)، تحفه حکیم، با مقدمه محمود نجم‌آبادی، اُفت، تهران: کتابفروشی مصطفوی.
- حکیم میسری (۱۳۶۶)، دانشنامه در علم پزشکی، به اهتمام برات زنجانی، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل با همکاری دانشگاه تهران.
- خاقانی شروانی، بدیل بن علی (۱۳۸۲)، دیوان، به تصحیح ضیاء‌الدین سجّادی، تهران: زوّار.
- دهار، قاضی خان بدرمحمد (۱۳۵۰-۱۳۴۹)، دستورالخوان، به کوشش سعید نجفی اسداللهی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران - روزنه.
- دیباج‌الاسماء (۱۳۹۷)، از مؤلفی ناشناخته، تصحیح و تحقیق: علی اصغر اسکندری، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- راستی‌پور، مسعود (۱۳۹۷)، «کسرۀ بدل از یای نکره، یک ویژگی گویشی - رسم الخطی»، آینه میراث، ش ۶۳، پاییز و زمستان، ص ۹۷-۱۲۸.
- رامپوری، حکیم نجم‌الغنی خان (۱۳۹۶)، نهج‌الادب، به تصحیح زهره مشاوری، تهران: سخن.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۹۲)، جامع‌التواریخ (تاریخ ایران و اسلام)، تصحیح و تحشیه: محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.
- رشیدالدین وطواط (۱۳۳۹)، دیوان، با مقدمه و تصحیح سعید نفیسی، تهران: کتابخانه بارانی.
- رواقی، علی (۱۳۸۱)، ذیل فرهنگ‌های فارسی، با همکاری مریم میرشمسی، تهران: هرمس.
- _____ (۱۳۸۳)، زبان فارسی فرارودی (تاجیکی)، با همکاری شکیبا صیّاد، تهران: هرمس.
- _____ (۱۳۹۷)، «چند واژه شاهنامه»، مندرج در: پیش ادیب عشق (ارج‌نامه استاد دکتر سعید حمیدیان)، به خواستاری و اهتمام احمدرضا بهرام‌پور عمران و محمدامیر جلالی، تهران: قطره، ص ۶۵-۷۵.
- زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد بن احمد خرندزی (۱۳۸۱)، نفثة‌المصدور، تصحیح و توضیح: امیرحسین یزدگردی، تهران: توس.
- سام‌نامه (۱۳۹۲)، سراینده: ناشناس، تصحیح وحید رویانی، تهران: میراث مکتوب.
- سعدی شیرازی (۱۳۸۳) کلیات، براساس تصحیح محمدعلی فروغی و مقابله با دو نسخه دیگر، به تصحیح بهاء‌الدین خرّمشاهی، چ ۴، تهران: دوستان.
- سفینه کهن رباعیات (۱۳۹۵)، تصحیح و تحقیق: ارحام مرادی. محمد افشین وفایی، تهران: سخن.
- سلمان ساوجی (۱۳۸۹)، کلیات، مقدمه و تصحیح: عباسعلی وفایی، تهران: سخن.
- سمعانی، شهاب‌الدین احمد (۱۳۶۸)، روح‌الارواح فی شرح اسماء الملك الفتح، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۸۵)، دیوان، به سعی محمدتقی مدرّس رضوی، تهران: سنایی.

- سوزنی سمرقندی (۱۳۳۸)، دیوان، به تصحیح ناصرالدین شاه حسینی، تهران: امیرکبیر.
- شمس قیس رازی (۱۳۱۴)، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، با مقابله با پنج نسخه خطی قدیمی و تصحیح ثانوی مدرّس رضوی، تهران: کلاله خاور.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۳)، «دو تحوّل آوایی در زبان فارسی (حذف و اضافه شدن صامت "ن" بعد از مصوّتهای بلند»، زبان شناسی، س ۱۹، ش ۲، پاییز و زمستان، ص ۱-۹.
- عثمان، محمداکرم (۱۳۸۸)، کوچه ما، تهران: عرفان.
- عثمان مختاری (۱۳۸۲)، دیوان، به اهتمام جلال الدین همایی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۸۸)، مصیبت نامه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، ویرایش دوم (چ پنجم)، تهران: سخن.
- عقیلی خراسانی شیرازی، محمدحسین (۱۳۸۰)، مخزن الادویه، تهران: باورداران.
- عنصری بلخی (۱۳۶۳)، دیوان، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه سنایی.
- عوفی، سدیدالدین محمد (۱۹۰۳ م)، لباب الالباب، به تصحیح ادوارد براون، لیدن: مطبعة بریل.
- عیدگاه طرهبه‌ای، وحید (۱۳۹۳)، «بیت‌های آسیب‌دیده و ویراست تازه دیوان مسعود سعد»، مجموعه مقالات نقد و بررسی متون، ضمیمه شماره ۳۶ آینه میراث، ص ۱۰۱-۱۲۹.
- _____ (۱۳۹۷)، «پیشنهادهایی برای اصلاح چند بیت از دیوان مسعود سعد»، پیش ادیب عشق (ارج‌نامه استاد دکتر سعید حمیدیان)، به خواستاری و اهتمام احمد رضا بهرام‌پور عمران و محمدامیر جلالی، تهران: قطره، ص ۳۲۹-۳۴۳.
- فخر مدبری، محمد بن منصور (۱۳۴۶)، آداب الحرب والشجاعة، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: شرکت نسبی اقبال و شرکاء.
- فرّخی سیستانی (۱۳۷۱)، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: زوّار.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فیروزبخش، پژمان (۱۳۹۱)، «نکاتی درباره تصحیح جدید دیوان مسعود سعد، به کوشش محمد مهیار»، آبان، قابل دستیابی در: <http://haseleowghat.blogfa.com>.
- فاسمی، مسعود (۱۳۸۲)، «پیرامون چند واژه»، نامه پژوهشگاه، س ۳، ش ۵، بهار و تابستان.
- قطران تبریزی، ابومنصور (۱۳۶۲)، دیوان، از روی نسخه تصحیح شده محمد نجوانی، با مقالاتی از بدیع الزّمان فروزانفر، ذبیح الله صفا، سیدحسن تقی‌زاده، تهران: ققنوس.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک ابن محمود (۱۳۴۷)، زین الأخبار، به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- محیرالدین بیلقانی (۱۳۵۸)، دیوان، به تصحیح محمد آبادی، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- محمد بن عبدخالق بن معروف (بی‌تا)، کنز اللغات، به تصحیح سیدرضا علوی، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- محمد بن یغمور (۱۳۹۵)، سفینه ترمذ، تصحیح امید سُوروی، با همکاری سید باقر ابطحی، تهران: بنیاد موقوفات افشار- سخن.
- محمد پادشاه (مخلص به شاد) (۱۳۶۳)، فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابفروشی خَیام.
- مسعود سعد سلمان، دیوان، دستنویس محفوظ در کتابخانه حکیم اوغلو پاشا، به شماره ۶۶۹.
- _____، دستنویس محفوظ در کتابخانه ملک، به شماره ۵۰۷۴.
- _____، دیوان، کتابت: ۱۲۰۷ق، دستنویس محفوظ در کتابخانه ملک، به شماره ۵۰۸۶.
- _____، دیوان، دستنویس محفوظ در کتابخانه ملی ایران، به شماره ۳۳۸۶.
- _____ (۱۳۶۴)، دیوان، به تصحیح مهدی نوریان، اصفهان: کمال.

- _____ (۱۳۹۰)، دیوان، به تصحیح محمد مهیار، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۹۱)، دیوان، به تصحیح غلامرضا رشید یاسمی، تهران: سنایی.
- ملطوی، مسافرن ناصر (۱۳۹۰)، انیس الخلوۃ و جلیس السلوة، نسخه برگردان دستنویس شماره ۱۶۷۰ کتابخانه ایاصوفیا، به کوشش محمد افشین وفایی و ارحام مرادی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- منهای سراج (۱۳۴۲)، طبقات ناصری، به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، کابل: انجمن تاریخ افغانستان.
- موسوی طبری، سید عبدالرضا (خرداد و تیر ۱۳۸۹)، «حواشی ملاًدوازه (۱): در حاشیه مثنوی مطایبه آمیز مسعود سعد سلمان و درنگی در ابیات مبهم دیوان او»، گزارش میراث، دوره ۲، س ۴، ش ۳۹، ص ۴۵-۵۱.
- _____ (مرداد و شهریور ۱۳۸۹)، «حواشی ملاًدوازه (۲): در حاشیه مثنوی مطایبه آمیز مسعود سعد سلمان و درنگی در ابیات مبهم دیوان او»، گزارش میراث، دوره ۲، س ۴، ش ۴۰، ص ۵۶-۴۹.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۶۳)، کلیات شمس، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۳)، مثنوی معنوی (از روی نسخه ۶۷۷ق)، به کوشش توفیق - ه. سبحانی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- میدانی، ابوالفتح احمد بن محمد (۱۳۴۵)، الشامی فی الأسامی، عکس نسخه کتابخانه ابراهیم پاشای ترکیه، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- میرافضلی، سید علی (۱۳۹۴)، جُنگ رباعی (بازیابی و تصحیح رباعیات کهن پارسی)، تهران: سخن.
- یاری گل دژه، سهیل (۱۳۹۸)، فرهنگ ضرب المثل های عربی، با مقدمه احمد مهدوی دامغانی، ویراست جدید، قم: ادبیات.